

ابتدال «علمی» و توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم در ایران

دکتر موسی غنی‌نژاد

توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم در ایران. نوشته حسن توانایان فرد. سازمان انتشارات کتاب، ۱۳۶۴، ۵۶۰ صفحه.

ابتدال در نوشته‌ها و گفتار علمی پدیده جدیدی نیست. از ابتدای آشنایی ایرانیان با علوم و فنون جدید دنیای پیشرفته، در کنار روایتها و ترجمه‌های دقیق و مناسب، شاهد رشد روزافزون نوعی ادبیات «علمی» کذایی و مبتذل به تقلید آگاهانه یا ناآگاهانه از منابع خارجی در تأیید یا رد مطالب علمی جدید هستیم. پیدایش و رشد چنین فرهنگی را می‌توان در رابطه با برخورد و عکس‌العمل شتابزده و دستپاچگی اقلیت‌های مختلف مردم و از جمله روشنفکران در برابر مطالب ناشناخته و جدید طرح شده، توضیح داد. اما این توضیح، نمی‌تواند به معنی توجیهی برای ترویج و اشاعه چنین فرهنگی باشد. ادبیات «علمی» مبتذلی که بدان اشاره کردیم تأثیر فرهنگی بسیار مخربی در جامعه ما داشته و دارد. مطالعه همه‌جانبه تاریخی و تحلیلی چنین پدیده‌ای مجال و حوصله مفصلی می‌خواهد. در این مقاله ما تنها به یک مورد خاص در زمینه مباحث اقتصادی اشاره خواهیم کرد و با بررسی کتاب توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم سعی خواهیم کرد نشان دهیم که چگونه مسخ مفاهیم علمی موجب گمراهی و دور شدن نویسنده از واقعیات شده است.

ابتدال «علمی» محصول درک ناقص، مخدوش، نادرست و شعاری مباحث علمی جدید است. جعل و اختراع مفاهیم ساختگی در برابر مفاهیم علمی و فنی از ویژگیهای عمده این گفتار «علمی» مبتذل می‌باشد. این گفتار مانند آئینه شکسته‌ای است که تصاویر کج و معوج و نامیزانی از واقعیات به دست

می‌دهد. لاف‌زنی، جار و جنجال و داد و بیداد بیمورد به منظور مرعوب ساختن خواننده از دیگر مشخصات ابتدال «علمی» است. این نوع گفتار القای جهل به عنوان علم می‌کند و از این رو می‌توان آنرا نوعی جهل مرکب دانست.

موضوع کتاب آقای توانایان فرد توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم است و هدف آن نشان دادن این مسأله که تمامی مشکلات اقتصادی - اجتماعی از قبیل بیکاری، فقر، گرانی، بیماری و فساد اجتماعی و غیره «همه و همه مولود یک سیستم آگاهانه پی‌ریزی شده اقتصادی توسط کشورهای فوق صنعتی و الکترونیکی [۱] برای کشورهای مادون صنعتی و مونتاژی می‌باشد». (ص ۴ کتاب). این سیستم اقتصادی پی‌ریزی و تحمیل شده به کشورهای جهان سوم از جمله ایران را، نویسنده قالب مونتاژی اقتصاد می‌نامد که جانشین قالب قبلی یعنی کشاورزی شده است. امپریالیستها با درهم شکستن قالب کشاورزی اقتصاد ایران توسط اصلاحات ارضی شاه، قالب مونتاژی را به ما تحمیل کردند و اگر دیر بجنبیم، طبق هشدار نویسنده، قالب دیگری بر ایمان تدارک خواهند دید که عبارت است از قالب شبه‌صنعتی اقتصاد.

مسأله قالبهای اقتصادی بقدری در این کتاب اهمیت دارد که نویسنده ابتدا درصدد بوده نام کتاب را «شکستن قالبها» انتخاب کند ولی چون این عنوان به صراحت نقش امپریالیستها را در تخریب اقتصاد ایران نشان نمی‌داد نام «توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم» را در نهایت برگزیده است (مقدمه کتاب، ص ط). حال با توجه به اهمیت مسأله قالبها بینیم منظور نویسنده از این کلمه چیست؟ و به چه مفهومی آنرا به کار می‌برد. واقع امر این است که در هیچ جای کتاب تعریفی از قالب اقتصادی بطور کلی داده نشده، اما از قرائن چنین پیداست که منظور نویسنده از این اصطلاح نظام اقتصادی و یا ساختار اقتصادی جامعه است. به چه علت کلمه قالب جایگزین نظام یا ساختار شده، معلوم نیست. اما اگر تعریف عامی از قالب اقتصادی نزد نویسنده نمی‌یابیم در عوض بطور مکرر قالبهای اقتصادی مشخص (کشاورزی، مونتاژی، شبه‌صنعتی) در کتاب توصیف شده‌اند. «آنچه که تا ابتدای دهه چهارم اقتصاد ایران را تشکیل می‌داده است را ما قالب کشاورزی اقتصاد ایران می‌نامیم» (ص ۹). یعنی اقتصاد ایران از ابتدای تاریخ آن تا اوایل دهه چهارم از یک نوع قالب اقتصادی (کشاورزی) برخوردار بوده است که از خصوصیات آن می‌توان سادگی، استقلال و خودکفایی را نام برد. با توطئه امپریالیستها این قالب سنتی و اجدادی اقتصاد ما درهم شکسته شد و قالب جدیدی به نام قالب مونتاژی اقتصاد جایگزین آن گردید. تمامی مصائب اقتصادی - اجتماعی موجود ناشی از این قالب تحمیل



شده است. وابستگی بخارج از لحاظ کشاورزی و نیز صنایع از عمده‌ترین خصوصیات قالب مونتاژی است.

هدف امپریالیستها از تحمیل قالب مونتاژی این است که با نابود کردن کشاورزی و صنایع سنتی، برای انبوه کالاهای کشاورزی و صنعتی خود بازار ایجاد کنند. نویسنده مرحلهٔ مونتاژی شدن اقتصاد را در مورد تمامی کشورهای جهان سوم صادق می‌داند و معتقد است که با پشت سر گذاشتن این مرحله، کشورهای مزبور وارد مرحلهٔ شبه‌صنعتی می‌شوند، مانند هندوستان و پاره‌ای از کشورهای امریکای لاتین (ص ۱۸). مطلب اصلی کتاب در واقع نشان دادن مضرات تلاشی قالب کشاورزی و جایگزینی آن توسط قالب مونتاژی می‌باشد. نویسنده از نقل قولها و ضمائم فراوانی استفاده کرده است که عملاً قسمت عمده‌ای از کتاب ۵۶۰ صفحه‌ای وی را تشکیل می‌دهد.

اکنون مباحث عمدهٔ نظری موجود در کتاب را ریشه‌یابی می‌کنیم تا ببینیم نظریه‌های نویسنده چگونه ساخته و پرداخته شده‌اند و از کجا آب می‌خورند. ابتدا باید خاطر نشان کنیم که تفکرات نویسنده در مورد اقتصاد ایران از مشاهده و مطالعهٔ مستقیم وضع عینی اقتصادی ناشی نشده است چرا که در این صورت باید معترف می‌شد که اقتصاد ایران اساساً متکی به صنعت استخراجی و تولیدی نفت است و صنعت نفت هیچگونه خصلت «مونتاژی» ندارد.

قالب مونتاژی اقتصاد

بحث مونتاژی شدن اقتصاد یا به‌زعم نویسنده قالب مونتاژی اقتصاد در واقع کاریکاتوری است از بحثی که عمدتاً ریشه در تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و بخصوص کشورهای در حال توسعه دارد.

طی دو جنگ جهانی و نیز سالهای بین دو جنگ که اقتصاد دنیای صنعتی با بحران شدیدی دست به‌گریبان بود، تجارت بین‌المللی با رکود بی‌سابقه‌ای روبرو شد بطوریکه این امر موجب کاهش شدید و حتی در بعضی موارد توقف کامل صدور کالاهای صنعتی گردید. این حادثه باعث تشویق و تسریع تولید محلی کالاهای صنعتی شد. این جریان در تاریخ اقتصادی به «جایگزینی واردات» (Substitution d'importation) معروف است. سرمایه‌داران محلی کشورهای جهان سوم، بخصوص امریکای لاتین، بجای وارد کردن کالاهای صنعتی همت به تولید محلی آنها گماشتند. پس از پایان جنگ دوم موانع و مشکلات قبلی از میان رفت و راه برای رونق تجارت بین‌المللی باز شد. اما کشورهای پیشرفته صادرکننده کالاهای صنعتی با مشکل جدیدی روبرو

شدند و آن عبارت بود از رقابت تولیدکنندگان محلی. اینها علی‌رغم آنکه از نظر اقتصادی یارای رقابت با رقبای دنیای صنعتی را نداشتند اما بعلت برخوردار بودن از حمایت دولتی توانستند بازارهای محلی را در اختیار خود داشته باشند.

تولیدکنندگان کالاهای صنعتی، بخصوص شرکت‌های بزرگ صنعتی - مالی (شرکت‌های چند ملیتی) وقتی با چنین مشکلی روبرو شدند، سعی کردند از طریق جدیدی به بازار محلی کشورهای جهان سوم دسترسی پیدا کنند. با توجه به نیاز کشورهای توسعه نیافته به تکنولوژی پیشرفته، شرکت‌های چندملیتی سعی کردند با ارائه تکنولوژی خود در سیاست جایگزینی واردات مشارکت کنند. بدین ترتیب شرکت‌های چندملیتی بجای صدور کالاهای ساخته شده، اقدام به فروش تکنولوژی، کالاهای سرمایه‌ای و نیمه ساخته خود کردند. این سیاست جدید شرکت‌های بزرگ را استراتژی «جابجایی صنعتی» (Délocalisation industrielle) می‌نامند. از سالهای هفتاد میلادی به بعد استراتژی جابجایی صنعتی وارد مرحله جدیدی شده است. در موارد خاصی شرکت‌های چندملیتی با توجه به دستمزدهای پایین در کشورهای جهان سوم، آن قسمت از مراحل تولید را که بیشتر کاربر (Labour intensif) است و نیاز به کارگر غیرماهر یا نیمه‌ماهر دارد، به این کشورها منتقل می‌کنند. «مثله کردن» (Décomposer) جریان تولید به منظور سودآوری بیشتر سرمایه صورت می‌گیرد. اینجا دیگر تولید تنها برای مصرف بازار داخلی کشور پذیرنده نبوده بلکه اساساً برای عرضه در بازار جهانی، بخصوص خود کشورهای توسعه یافته صنعتی صورت می‌گیرد. تولید کالاهایی از قبیل لباسهای حاضر، وسایل برقی خانگی، وسایل صوتی و تلویزیون و ماشینهای محاسب و غیره که قسمتهایی از مراحل تولیدشان در کشورهای جهان سوم، بخصوص مناطق آسیایی (تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ و غیره) به عمل می‌آید، از این زمره‌اند.

تعدادی از کشورهای جهان سوم مرحله جایگزینی واردات را پشت سر گذاشته و خود به کشورهای صنعتی یا نیمه صنعتی تبدیل شده اند. نظیر برزیل، هندوستان و کره جنوبی. این کشورها صادرکننده کالاهای صنعتی بوده و خود اغلب دارای شرکتهای بزرگ صنعتی - مالی (چندملیتی) اند.^۲

جایگزینی واردات که مبحث مهمی در تاریخ اقتصادی و اقتصاد توسعه می باشد، و حتی بنوعی می توان گفت که شامل کشورهای سرمایه داری متاخر (Late comers) از قبیل آلمان، ایالات متحده آمریکا و ژاپن نیز می شود، نزد نویسندگان ما تبدیل به توطئه ای شده بنام مونتاژی کردن اقتصاد یا قالب مونتاژی اقتصاد که توسط امپریالیستها طرح ریزی و به کشورهای زیر سلطه دیکته شده است. برای توضیح این امر که چرا امپریالیستها به چنین توطئه ای دست می یازند نویسنده به جریان صنعتی شدن غرب و مسائل ناشی از آن رجوع می دهد: «صنعتی شدن غرب که از حدود سیصد سال قبل از انگلستان شروع شد و سایر کشورهای غربی و شرقی مسلط را شامل گردید انفجار علمی [!] بود که صنعت به دنبال آن تمدن بشر را دگرگون ساخت. صنعتی شدن انگلستان، فرانسه، آلمان، آمریکا، شوروی و غیره سبب گردید که تولید انبوه بوجود آید» (ص ۲۷). اما با پیشرفت تکنولوژی و صنعت بخش کشاورزی کشورهای صنعتی نیز با تولید انبوه مواجه شد. «به این سبب ساده ترین راه حل این بود که کشورهای صنعتی هم صنعت و هم کشاورزی کشورهای غیرصنعتی و به اصطلاح جهان سوم را نابود کنند تا بازار کالاهای صنعتی و مواد غذایی خود را بدانجاها گسترش دهند. در تعقیب رسیدن به این منظور بود که مونتاژی شدن اقتصاد کشورهای جهان سوم در دستور کار کشورهای صنعتی مسلط قرار گرفت» (ص ۲۸).

تولید انبوه

مسئله تولید انبوه که نویسنده مکرراً بدان اشاره می کند و آنرا علت توطئه گریهای امپریالیسم می داند، در واقع و طبق روال نویسنده ما، ترجمان ناقص و مخدوشی است از مسئله تحقق یا سامان یابی (Realisation) کالاها که جای بسیار مهمی در عملکرد متناقض نظام سرمایه داری دارد. برای اولین بار «روزا لوگزامبورگ» روی مسئله سامان یابی کالاها و ارتباط آن با امپریالیسم تأکید کرده و صدور کالاها و فتح بازارهای نورا به عنوان یکی از ویژگیهای امپریالیسم شمرد. وی با تحلیل و تفسیری خاص از جدولهای بازتولید مارکس (در کتاب دوم سرمایه) به این نتیجه می رسید که سرمایه داری طی بازتولید گسترده خود همواره در بخش کالاهای مصرفی به علت فقر روزافزون طبقه کارگر، دچار کمبود تقاضا یا به عبارت دیگر اضافه

تولید می گردد. اینجا مسئله اضافه تولید ناشی از تضاد موجود در نظام سرمایه داری یعنی تضاد بین سود و دستمزد است و ارتباط مستقیمی با سطح پیشرفتهای تکنولوژیکی ندارد.

مسئله مهم اضافه تولید نزد نویسندگان ما به صورت تولید انبوه یا زیادی تولیدات ناشی از بالا رفتن باروری تولید بعثت پیشرفتهای فنی و صنعتی درآمده است. از این گذشته گفتن اینکه امپریالیسم برای حل مشکل اضافه تولید خود توطئه مونتاژی کردن اقتصاد کشورهای جهان سوم را تدارک دیده است حرف متناقض و بی ربطی است، چرا که مونتاژی شدن اقتصاد به معنی محدود شدن صدور کالاهای ساخته شده توسط کشورهای امپریالیستی می باشد. امپریالیسم با مونتاژی کردن اقتصاد کشورهای جهان سوم، نمی تواند موجب گسترش بازار فروش کالاهای خود شود، بلکه تنها می تواند باعث جایگزینی نوع کالاهای صادراتی بشود. اگر قبلاً کالاهای ساخته شده صنعتی صادر می کرد، الان بجای آن کالاهای سرمایه ای یا نیمه ساخته صادر می کند. این جایگزینی را چگونه می توان راه حلی برای مشکل تولید انبوه تصور کرد؟

و اما مسئله نابودی کشاورزی کشورهای جهان سوم توسط سیاست مونتاژی شدن، باید بگوییم که چنین چیزی تنها در مورد تعداد معینی از کشورهای توسعه نیافته صدق می کند و شمول عام ندارد. بنابراین نمی توان بین «قالب مونتاژی اقتصاد» یا «قالب شبه صنعتی» و نابودی کشاورزی علامت تساوی گذاشت. اگر چند کشور مهم جهان سوم نظیر برزیل، آرژانتین و هندوستان را که گام در راه صنعتی شدن گذاشته اند و ارزشی نمونه وار دارند در نظر بگیریم می بینیم که کشاورزی این کشورها نه تنها نابود نشده است بلکه رشد و توسعه بی سابقه ای یافته است. طبق داده های اطلس اقتصادی دنیا^۳ موازنه کشاورزی (Balance agricole) کشورهای برزیل و آرژانتین دارای مازاد فوق العاده زیادی است. این مازاد برای برزیل ۶۰ میلیارد فرانک در سال ۱۹۸۳ بود که معادل ۳٫۸ درصد تولید ناخالص ملی این کشور را تشکیل می داد. این ارقام برای کشور آرژانتین ۴۴ میلیارد فرانک در سال ۱۹۸۳ و معادل ۹٫۴ درصد تولید ناخالص ملی بود. این دو کشور بعد از کانادا و ایالات متحده آمریکا از لحاظ مازاد موازنه کشاورزی در ردیف سوم و چهارم در دنیا قرار دارند. هندوستان علی رغم جمعیت بسیار زیاد آن دارای مازادی معادل ۶ میلیارد فرانک در سال ۱۹۸۳ بود که ۰٫۳ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می داد.

محض اطلاع بیشتر نویسنده محترم باید بگوییم که بسیاری از کشورهای امپریالیستی دارای موازنه کشاورزی منفی هستند یعنی واردات کالاهای کشاورزیشان بیشتر از صادراتشان است. ژاپن، آلمان غربی، انگلستان و ایتالیا از لحاظ کسری موازنه کشاورزی بین تمامی کشورهای دنیا در اولین ردیفها قرار دارند.^۳

وابستگی

نویسنده معتقد است که جایگزینی اقتصاد مونتازی بجای اقتصاد کشاورزی موجب وابستگی می شود: «قالب اقتصادی قبل از مونتاز یک قالب کشاورزی بود که در آن ابزارهای صنعتی کشاورزی مانند گاواهن و چرخ چاه و ابزارهای صرفاً صنعتی مانند جرثقیل و منجنیق و وسایل حمل و نقل مانند گاری و درشکه و غیره توسط خود ایرانیان تولید می شد و به علت درون‌زا بودن مواد و قطعات آنها استقلال اقتصادی ایرانی تضمین و تأمین می گشت. ولی در قالب اقتصادی مونتاز ابزارهای صنعتی کشاورزی مانند تراکتور و کمباین و ابزارهای صرفاً صنعتی مانند نوارهای نقاله و ماشین آلات عظیم برقی و وسایل حمل و نقل مانند هواپیما و قطار و اتوبوس و غیره یا بطور تمام ساخته شده از خارج وارد می شود و یا قطعات از پیش ساخته شده آن از خارج وارد می گردد و در ایران سرهم وصل شده کالاهای مصنوع مونتاز بوجود می آورد که در هر دو حال تکنولوژی مورد استفاده ایرانی به خارج وابسته است و اگر بیگانه اراده کند و ندهد اقتصاد ایرانی بکلی فلج می شود» (ص ۷۵).

در سطور فوق نویسنده به طور مستقیم یا غیرمستقیم از تئوری «وابستگی» (Dépendance) نظریه پردازان معروف امریکای لاتین نظیر س. فورتادو و آ.گ. فرانک الهام گرفته است. طی دوده اخیر بحثهای فراوانی در باب نظریه وابستگی صورت گرفته و از بسیاری جهات انتقادات جدی به آن وارد شده است که خود جای بحث جداگانه‌ای دارد. پیروان نظریه وابستگی معتقدند که اثرات منفی وابستگی، ناشی از انتقال مازاد اقتصادی و از این رو انتقال امکانات سرمایه‌گذاری و توسعه به خارج است. در حالیکه نویسنده ما با برداشت بسیار سطحی که از این تئوری داشته، خطرات وابستگی را در تهدید بیگانگان به منع صادرات و در نتیجه فلج شدن اقتصاد وابسته می‌داند. تناقض گویی و سستی استدلال نویسنده در سطور نقل شده بالا کاملاً نمایان است. به نظر وی زمانیکه از گاواهن استفاده می‌کردیم و گاری سوار می‌شدیم مستقل بودیم چرا که تکنولوژی اینها درون‌زا بود. اما اکنون که از تراکتور استفاده می‌کنیم و هواپیما سوار می‌شویم وابسته‌ایم زیرا که اینها مستلزم واردات و یا وابستگی به تکنولوژی بیگانه می‌باشد. خوب حالا فرض کنیم که تهدید بیگانگان عملی شود و واردات کالاها و تکنولوژی بیگانه متوقف گردد. در این صورت چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ جز اینکه مجبور می‌شویم بجای استفاده از تراکتور و هواپیما به گاواهن و گاری روی بیاوریم؟ یعنی اقتصاد ما در سایه توطئه‌های امپریالیسم از وابستگی خارج شده و مستقل می‌گردد! اما نتیجه چنین کاری برای خود کشورهای امپریالیستی چگونه خواهد

بود؟ از زبان خود آقای توانایان فرد بشنویم: «اگر روزی کارخانه‌های مونتاز ایران بسته شود صدها هزار کارگر انگلیسی، امریکایی، آلمانی، فرانسوی، ژاپنی و غیره از کار بیکار می‌شوند. صدها کارخانه امپریالیستی که لوازم یدکی و وسایل نیمه‌ساخته کارخانجات ایران را در خارج می‌سازند تعطیل می‌گردد و صدها سرمایه‌دار خارجی از دوشیدن ایرانی بعنوان تحصیل سود محروم می‌گردند. کارخانجات پیکان، ژیان، عامل بسیار مهم در ایجاد شغل، درآمد، سود و خلاصه رونق اقتصادی کشورهای غرب و شرق می‌باشند» (ص ۱۲۲). آیا توطئه‌های امپریالیسم آنقدر احمقانه است که منتهی به استقلال اقتصادی ما و این همه مصیبت برای خود گردد؟ آیا منطقی نیست که ساده‌لوحی و حماقت را جای دیگری سراغ بگیریم؟

رابطه استثماری

نویسنده معتقد است که یکی از زیانهای اقتصاد مونتازی مهاجرت روستاییان به شهرها و بوجود آمدن رابطه استثماری است که آنرا بصورت $S=f(E)$ می‌نویسد (ص ۲۷۴). اینجا انباشت سرمایه S و شدت استثمار E بوده و فرمول بالا بدین معنی است که انباشت سرمایه (S) تابعی از شدت استثمار (E) می‌باشد. از نظر نویسنده رابطه استثماری بالا به معنی وجود طبقه یا جامعه طبقاتی و این نیز معادل جامعه با روابط استثماری است. وی در این رابطه جامعه بی طبقه را بصورت «جامعه بدون حتی یک رابطه استثماری» تعریف می‌کند و اضافه می‌نماید «بنابراین در جامعه بی طبقه $E=0$ و لذا $S=0$ خواهد بود. حرکت E از صفر بسوی هر عدد مثبت یعنی حرکت جامعه بسوی طبقاتی شدن» (ص ۲۷۵).

فرمول بالا انعکاسی کاریکاتوروار، مخدوش و نادرست از نظریه اضافه ارزش و استثمار مارکس می‌باشد. از نظر مارکس عملکرد نظام سرمایه‌داری طوری است که طبقه کارگر بیش از آنچه که مصرف می‌کند تولید می‌نماید. این مازاد که مارکس آن را اضافه ارزش می‌نامد در پایان مدار تولیدی بصورت‌های مختلف یعنی سود، بهره مالکانه (رانت) و بهره بانکی و غیره توسط طبقات استثمارگر تصاحب می‌شود. تبدیل سود (یا اضافه ارزش) به سرمایه و سرمایه‌گذاری مجدد به منظور کسب سود بیشتر «انباشت سرمایه» نامیده می‌شود. البته این تعریف از انباشت سرمایه تعریفی خاص (در چهارچوب نظام سرمایه‌داری) است و گرنه بطور عام انباشت سرمایه را می‌توان پس انداز برای سرمایه‌گذاری مجدد و بازتولید گسترده در هر نظام اقتصادی دانست. نزد مارکس از میان رفتن استثمار و برقراری جامعه بی طبقه، برخلاف تصور نویسنده کتاب، مستلزم صفر شدن

انباشت سرمایه نیست. فقدان انباشت سرمایه به معنی «بازتولید ساده» یا توقف تولید در سطح قبلی است و «بازتولید گسترده» یا رشد و توسعه اقتصادی در چنین وضعی غیرممکن است. ترقی و پیشرفت اقتصادی مستلزم انباشت روزافزون سرمایه است. نویسنده ما با جامعه بی طبقه خود توقف و سکون را وعده می دهد نه ترقی و پیشرفت را. از این گذشته اصولاً انباشت سرمایه و استثمار دو مفهوم جداگانه اند. اولی الزاماً دومی را ایجاب نمی کند. می توان جامعه ای را تصور کرد که در آن مازاد تولیدی در جهت رفاه و آسایش عمومی دوباره سرمایه گذاری شده و منتهی به تصاحب خصوصی توسط طبقات یا اقشار خاصی نگردد.

قیمت نفت

نویسنده که همه جا در به در بدنبال توطئه می گردد، گران شدن فوق العاده قیمت نفت (۱۹۷۳-۱۹۷۴) را نیز ناشی از نقشه های شیطانی امپریالیسم می داند. بدین ترتیب مبارزه موفقیت آمیز تعدادی از کشورهای جهان سوم (اوپک)، که در سایه همبستگی و شرایط مساعد اقتصاد بین المللی توانستند به پیروزی اقتصادی قابل ملاحظه ای در مقابل امپریالیسم دست یابند، بعنوان توطئه امپریالیسم معرفی می شود. افزایش بهای نفت که سهم مهمی در بوجود آوردن و تشدید بزرگترین بحران اقتصادی دنیای سرمایه داری بعد از بحران ۱۹۲۹ گردید، بعقیده نویسنده باعث شد که «اقتصاد امپریالیستی سرمایه داری غرب از بحران، رکود و مرگ نجات پیدا کند.» (ص ۷۴). تناقض گوییهای نویسنده حد و حصری ندارد: «قیمت نفت خام در طول هفتاد سال یعنی از سال ۱۹۰۰ میلادی تا سال ۱۹۷۰ همواره ثابت مانده بود... ولی امپریالیستها دریافتند که درست است که با غارت نفت کشورهای جهان سوم صنایع خود را گسترش و رفاه مردم خود را افزایش داده اند ولی این رشد مداوم به بن بست محتوم خود رسیده است چرا که تولید انبوه... بناچار خریدار لازم دارد... لذا به توصیه اقتصاددانان خود بهای مواد خامی را که از کشورهای تحت سلطه غارت می کردند افزایش دادند تا مردم این کشورها بتوانند با پولی که بدست می آورند کالاهای غربی را خریداری کنند» (ص ۵۰۶). تناقض گویی نویسنده ناشی از بیماری «توطئه یابی» وی می باشد و گر نه چگونه می توان تصور کرد که امپریالیسم هم به نفع و هم به ضرر خود دست به توطئه بزند؟ طبق منطق نویسنده، کاهش شدید قیمت نفت را که امروزه ما شاهد آن هستیم، چگونه می توان توضیح داد؟

همانطور که در آغاز این نوشته اشاره کردیم جعل مفاهیم ساختگی و توخالی از مهمترین خصلتهای ابتدال «علمی» است. ما با ریشه یابی مفاهیم کلیدی نشان دادیم که نویسنده کتاب

توطئه های... چگونه با مسخ مفاهیم و تئوریهای دیگران و سرهم بندی آنها نظریه های «محیرالعقولی» در رابطه با امپریالیسم ارائه داده است. رفتار غیرمسئولانه در امر تحقیق و بی دقتی و سهل انگاری از دیگر ویژگیهای ابتدال «علمی» است. ما برای اجتناب از طولانی شدن این نوشته به اشاره های کوتاهی در این مورد بسنده می کنیم.

نویسنده در صفحه ۳۵۷ با قاطعیت می گوید: «هیچگاه شرکتیهای چندملیتی در يك کشور میزبان در فکر تولید کالاهای صنعتی نیستند که جهت صادرات از آنها استفاده شود.» صدور این حکم نشان دهنده ناآگاهی عمیق نویسنده از تحولات بیست ساله اخیر در سیاست «جابجایی صنعتی» شرکتیهای چندملیتی است که قبلاً به آن اشاره کردیم. غرق شدن بازارهای جهانی، از جمله و مهمتر از همه بازار کشورهای صنعتی پیشرفته از کالاهای صنعتی ساخت کره جنوبی، تایوان و غیره شاهد عینی در تکذیب ادعای نویسنده کتاب است.

نویسنده در صفحه ۱۳۴ کتاب مدعی شده است که «عموماً امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی دارای اضافی تراز پرداختها و کشورهای عقب نگهداشته شده دارای کسری تراز پرداختها می باشد.» اما وی در صفحه ۳۷۳ همین کتاب به نقل از «پل سوئیزی» آورده است که «در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی تراز پرداختهای ایالات متحده بطور مداوم با کسری همراه بود» البته حق با آقای سوئیزی است و قصور از نویسنده ماست که ضمیمه کتاب خود را بدقت مطالعه نکرده است!

در صفحه ۱۲۳ می خوانیم: «کشورهای امپریالیستی با ایجاد کارخانجات مونتاژ در کشورهای جهان سوم و چهارم از پرداخت مالیات معاف می گردند و بدین وسیله با فروش تعداد بیشتری از محصولات خود قادر می شوند که سودشان را افزایش دهند.» نویسنده محترم معلوم نکرده است که کشورهای امپریالیستی قبلاً به چه کسی یا مقامی مالیات می دادند که با این کار خود را از آن معاف کرده اند. تا بحال تصور عموم بر این بود که کشورها گیرنده مالیات اند و نه پرداخت کننده آن!

فراموش نکنیم که تحمیق مردم توسط ترویج ابتدال «علمی» به اندازه توطئه های واقعی امپریالیسم و شاید بیش از آن زیان آور و خطرناک است.

1) J. Perrin, *Les Transferts de technologie*, Paris, Découverte, 1983.

2) S. Lall, *Les Multinationales Originaires du Tiers-Monde*, PUF, 1984.

3) *Atlas Economique Mondial*, Paris, Ed. SGB, 1985